

از: محمد طاهر، کلیفرنیا، نوامبردو هزار و سیزده

صبر یعقوبی،

حیات خضری

و گنج قارونی

با وجود اینکه از مشکلات مردم با قضات محاکم، از دوروزدیک گپ های شنیده بودم باز هم برای حل مشکل خانه ای غضب شده ام به ولایت کابل رفتم. در کنار دروازه ای ولایت، مرد کهنسالی خسته، روی پیشانی آفتاب سوخته اش خطوط چین ها قطار بسته چرتی روی دو پا نشسته بود. توجه ام را به جلب کرد. با خود گفتم، بهتر است واقعیت را از او بپرسم. خواستم که علت خسته گی اش را بدانم، طرف اش رفتم. هنوز به او نرسیده بودم که از جایش بلند شده چین خاک آلوده اش را تک زده براه افتید.

دوقدم با او فاصله داشتم که پایش مچ خورده و قریب بود بزمین بخورد. دستش را گرفتم و از افتیدن روی سنگهای سرک ناهموار نجاتش دادم. زمانی به موقع بود که پرسیدمش:

کاکا جان خوب هستی؟

با چشمان کم بین اش سویم دیده و با صدای بسیار ضعیفی گفت:

خوب هستم بچیم. خدا خیرت بته مره از زمین خوردن نجات دادی.

گفتم: چرتی نباش، فکرته بگی که خدا نا کرده کدام موتر نزنید.

گفت: بچیم کجا فکر در سر آدم میمانن.

گفتم کی ها؟

گفت: همی قاضی ها ره میگم.

گفتم چه مشکلی داری که نزد ای قاضی آمده ای؟

آه دل سوزی از درون سینه اش بیرون کشیده، گفت:

برای بدست آوردن زمین های غصب شده ام از چنگال غاصبان زمین.

در کنار جاده آهسته آهسته قدم زده روان شدیم. گفتم کدام قاضی ها؟

گفت: همی قاضی های محاکمه ره میگم.

دست اش را داخل جیب کرتی اش برده کاغذ چمبلکی را از آن بیرون کشید و به من نشان داده گفت:

از: محمد طاهر، کلیفرنیا، نوامبر دوهزار و سیزده

قواله صحیح زمین های مره قبول ندارن . میگن اگه میخواهی که زمین هایته بدست بیاری باید صبر یعقوبی، گنج قارونی و عمری خضری داشته باشی.

واژه های صبر و حیات، صفاتی که در پیشوند اسم های یعقوب و خضر و گنج امکاناتی که در پیشوند اسم قارون آمده است را که در داستان و قصه های دینی و اجتماعی زمان های خیلی کهن درج کتب شده بودند خوانده بودم. اما بکاربرد آن واژه ها و صفات از دهن آن پیرمرد مانند ضرب المثل میماند که در شرایط امروزی افغانستان، مانند صد ها ضرب المثل دیگر معمول شده باشد. کنجکاوشدم و با خود فکر کردم که ترکیب این واژه ها به چه مفهومی دیگری حالا اطلاق می شوند؟

از مرد تجربه دیده پرسیدم: این کدام ضرب المثل است کاکا جان؟

گفت: نی.

اما حالا به ضرب المثل تبدیل شده. یعنی، برای بدست آوردن جایداد غصب شده ات به ادارت و محاکم دولت کرزی که می روی باید، صبری مثل صبر حضرت یعقوب (ع) را داشته باشی یعنی هر قدر برت گفته شد که امروز برو و فردا بیا، دگر گپ نزن و هر روز پشت دروازه محاکمه حاضری بده.

مثل گنج قارون پول گزاف و فراوان داشته باش وقتی به محکمه میایی با خود بیار. هر کی و هر قدر ازات پول خواست برایش بده.

عمر طولانی مثل حضرت خضر(ع) را باید داشته باشی که سال ها در عقب دروازه های محاکم بگذرانی تا موی سرت سفید گردند و کارات اجرا شود.

وقتی گپ هایش خلاص شد با نگاهی معنی داری سرش را سویم چرخ داده گفت:

بچیم میفامی بعد از ان هم معلوم نیست که جایدادت از تو میشه یا نی؟؟

گفتم کاکا جان عجب زمانه شده، کی این قدر پول داره؟ این قدر عمر و صبر و حوصله کرده میتانه؟

به سوال متوجه نه شد چون به ایستگاه سرویس ها ایستاده شده گفت:

بچیم مه به ایستگاه موتر های چهلستون رسیدم. جاننت جور و خدا همرايت باشه.

دست اش را بوسیدم گفتم خداوند مشکل شما ره هم آسان کنه. خداوند خیر بته که مرا هم از واقعیت ها روزمره ای دیوان سالاران ادارات قضایی حکومت کرزی و دارودسته معافیایی اش، فهماندی. خداوند حافظ و نگاهدار تو هم باشد.

پای پیاده سوی خانه ای برادرم براه افتادم. فکر کردم که چند سالی بیش عمر نه خواهم کرد. پول سفرم به کابل را هم از بانک قرض گرفتم. روزگار مهاجرت چنان روانم را ضعیف ساخته که کاسه صبرم قبلاً پر شده است. با خود گفتم قصه ای پیر مرد چشمانم را باز و گره ای مشکل ام را گشود.

روز بعد در راه بازگشت بسوی میدان هوایی کابل، قباله خانه ام را از جیب کشیده و در آب دریای کابل رها کردم. دل بدریا زده، از دریچه ای هواپیما به آبهای نیلگون اقیانوس ها چشم دوختم تا به شهر لاس آنجلس رسیدم. پایان